

آیا دیانت بهائی دارای احکام است؟

شنوندگان گرامی،

بارها از ما پرسیده‌اند و پرسیده‌اید که آیا آئین بهائی احکامی دارد و بهائیان موظف به اجرای تکالیفی از قبیل روزه و نماز هستند یا خیر. این پرسش مکرر به این جهت است که بسیار از مخالفان امر بهائی شنیده‌اند که بهائیان کافرند، حد و حدودی در اعمالشان نیست، عباداتی ندارند و در انواع شهوات مستغرقند.

یادم هست، حدود پنجاه سال پیش، یک خانواده‌ی بزرگ بهائی مرکب از پنج برادر با خانواده‌هایشان که جمعاً سی یا چهل نفر بودند، یکی از املاک متروکه در ایران که به املاک خالصه‌ی دولتی معروف بود، در مزایده‌ای که دولت گذاشته بود، خریدند. این ملک در یکی از نقاط آذربایجان، در وسط دهاتی بود که مردمی متعصب داشت. این خانواده به ملکی که خریدند، کوچ کردند و مشغول آباد کردن و کشتکاری گشتند.

به زودی مشهور شد که این گروه تازه‌وارد بهائی هستند و البته کافرند و ارتباط با آنان - به طوری که از اصحاب دین خود شنیده بودند - حرام است و هر نوع آزار به آنان مباح است و ثواب دارد. اهالی ده همسایه این عده را زیر نظر داشتند و مواظب بودند که از این کفار خدانشناس آسیبی به آنان نرسد.

همان سال اول از ورود این گروه بهائی، دو سه هفته به عید نوروز مانده، دهاتیان همسایه صبح‌های زود که برای تمشیت امور کشاورزی خود به صحرا می‌رفتند، می‌دیدند که این جمعیت بهائی، سحرها که هنوز هوا تاریک بود، زن و مرد و کودک و پیران سالخورده همه به راه می‌افتند و در خانه‌ای تازه ساز که از همه‌ی این خانه‌ها بزرگتر بود، جمع می‌شوند. چند روز پشت هم دیدند که این قضیه مکرر شد. یقینشان شد که آن چه راجع به بهائیان شنیده بودند، درست است و این جمع بهائی با هم جمع می‌شوند و به کارهای ناشایست می‌پردازند.

عده‌ای از جوانان غیور و متعصب همسایه جمع شدند و با هم قرار گذاشتند که فردا به کمین می‌نشینیم و این جمع کافر خدا نشناس را در هنگام جنایت به سزای اعمالشان می‌رسانیم. در تاریکی شب این گروه در گوشه‌ای کمین کردند که تا این بهائیان در خانه‌ی معهود جمع شوند، بر سر ایشان بتازند و کارشان را بسازند. آهسته آهسته به آن خانه نزدیک شدند. هنوز به خانه نرسیده، صدای آوازی به گوششان رسید. در خیال خود تصور کردند که بزم آنها آماده شده است. تشویق شدند که زودتر ثوابی که در نظر دارند، به انجام رسانند. نزدیک‌تر رفتند و پشت دیوار قدری مکث کردند که ببینند، چگونه باید وارد بشوند و از چه دیواری بالا بروند و چگونه هجوم برند.

در حین آن توقف کوتاه متوجه شدند که در آوازه‌هایی که از خانه می‌شنوند، نام خدا بر می‌آید و اورادی که دسته جمعی می‌خوانند صورت استغاثه به درگاه الهی دارد. خوب گوش دادند، دیدند که از ساز و دهل خبری

نیست و از عربده‌ی بدمستان اثری نیست. پروردگار مهربان را می‌خوانند و با لحنی خوش به شکرانه‌ی عنایات الهی می‌سرایند.

سردسته‌ی این گروه مهاجم به فکر فرو رفت. به همراهان گفت که ما به جای آن که از دیوار بالا برویم، خوب است، در بزنیم، اگر در را باز نکردند و یا قدری طول کشید تا در را باز کنند، آن وقت نقشه‌هایی که داشتیم، اجرا می‌نماییم، و الاً به داخل منزل می‌رویم و چون کافران را غافلگیر کرده‌ایم، نمی‌توانند آثار جرم را پنهان کنند.

همین کار را هم کردند. در زدند. صاحب‌خانه با رویی گشاده در را باز کرد. سردسته با تشدد پرسید: «اینجا چه کار می‌کنید؟» صاحب‌خانه آنها را دعوت کرد که: «به‌خانه تشریف بیاورید، تا عرض کنم.» چند نفری از این همسایگان با سردسته‌شان وارد خانه شدند. دیدند، در اطاق زن و مرد در گرد آتشی با کمال وقار نشسته‌اند.

صاحب‌خانه گفت که: «ایام صیام بهائی است و بهائیان روزه می‌گیرند و صبح‌ها تا قبل از خوردن سحری به دعا و مناجات می‌پردازند. سردسته که به کلی با تصویری دیگر به آنجا آمده بود، یکه خورد. با تعجب پرسید: «اگر شما روزه دارید، چرا در سه ماه پیش که ماه رمضان بود، روزه نگرفتید؟» صاحب‌خانه گفت: «حکم روزه‌ی بهائی نوع دیگری است و ما در سال ۱۹ روز صائم هستیم و آن در آخرین ماه بهائی است که منتهی به عید نوروز می‌شود که هم عید اول سال بهائی است و هم عید خاتمه‌ی روزه، معادل عید فطر شماست.»

مهمانان ناخوانده که ابدأ انتظار شنیدن چنین چیزهایی را نداشتند، متحیر گشتند و از آنها پرسیدند: «مگر شما هم خدا را می‌پرستید؟» جواب شنیدند که: «اساس دین ما مانند هر دین دیگری ایمان به خدای یکتاست و شناسایی حقانیت تمام پیغمبران است.» پرسیدند: «پس شما به حضرت محمد نیز معتقد هستید؟» شنیدند: «البته ما مسلمان نیستیم، اما این که شما می‌گویید، اشهد ان لا اله الا الله، اشهد ان محمداً رسول الله، بهائیان به آن نیز معتقدند. حتی کسانی که قبلاً مسلمان نبوده و دین‌های دیگری داشتند، مسیحی یا یهودی یا بودایی یا حتی بی‌دین بوده‌اند، چون اینها بخواهند بهائی شوند، ناچارند به حقانیت حضرت رسول اکرم گردن نهند، تا در جامعه‌ی بهائی پذیرفته شوند.

این جمع دیدند، آن چه شنیده بودند، درست بر عکس آن چیزهایی است که به آنها گفته می‌شد. دیگر نمی‌دانستند، چه بگویند. گفتند: «شما در این صبح به این زودی برای چه جمع شده‌اید؟» شنیدند که: «روزه‌ی بهائی از طلوع آفتاب شروع می‌شود که از خوردن و آشامیدن اجتناب می‌کنند، تا غروب آفتاب که همیشه تقریباً ۱۲ ساعت است. در طلوع آفتاب سحری می‌خورند و در غروب افطار می‌کنند. اما در سحرها، قبل از آن که به تناول سحری پردازند، اول دعا و مناجات می‌خوانند. دعاهای سحر متعددی از قلم حضرت بهاء‌الله نازل گشته، علاوه بر مناجات‌هایی که در چنین اجتماعاتی تلاوت می‌شود. حال که در این جلسه‌ی دعای ما امروز شرکت کرده‌اید، اجازه بدهید، یکی از آن مناجات‌ها تلاوت بشود.»

آنها نشستند و گوش دادند. یکی از خانم‌های آن جمع مناجاتی تلاوت کرد. البته مناجات و ادعیه‌ای که از قلم حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء نازل گشته، فراوان است و بنده نمی‌دانم، در آن سحر چه مناجاتی تلاوت شد، اما برای آن که شنوندگان عزیز بدانند که بهائیان در جمع یا در خلوت چگونه مناجات می‌کنند، نمونه‌ای که خانمی بهائی در جای دیگر تلاوت نموده، به سمعتان می‌رسانیم:

هوالمشفق الکریم

الهی، الاهی، تو بینا و آگاهی که ملجأیی و پناهی جز تو نجسته و نجویم و به غیر از سیل محبت راهی نیموده و نپویم. در شبان تیره‌ی ناامیدی، دیده‌ام به صبح امید. الطاف بی‌نهایت روشن و باز و در سحرگاهی این جان و دل پژمرده به یاد جمال و کمال خرم و دمساز. هر قطره‌ای که به عواطف رحمانیت موفق، بحری است بی‌کران و هر ذره‌ای که به پرتو انوار عنایت مؤید، آفتابی است درخشنده و تابان.

پس ای پاک یزدان من، این بنده‌ی پرشور و شیدا را در پناه خود پناهی ده و بر دوستی خویش در عالم هستی ثابت و مستقیم مدار و این مرغ بی‌پر و بال را در آشیان رحمانی خود و بر شاخسار روحانی خویش مسکن و مأوایی عطا فرما. ع ع

آن چه شنیدید، البته همان مناجاتی نبود که در آن سحر خوانده شد. بلکه برای نمونه به عرض شنوندگان عزیز رساندیم.

باری، مهمانان ناخوانده که به قصد بر هم زدن بزم عیش و نوش بهائیان آمده بودند، تا ثوابی نمایند، متحیر و متفکر ماندند. عذر زحمت خواستند و رفتند. لابد دریافتند که آن چه راجع به آئین بهائی شنیده بودند، افتراهایی بیش نبوده است و ابداً با حقیقت مطابقت ندارد.

چون چنین سوء تفاهماتی متأسفانه در میان دوستان غیر بهائی ما رواج یافته، بنده را بر آن داشت که با شنوندگان باوفای خویش در چند گفتار از احکام دین امر بهائی سخن بگویم و در این گفتار به ذکر کلیاتی می‌پردازیم که مقدمه‌ی آن گفتارها باشد.

قبل از هر چیز باید دانست که حضرت بهاء‌الله مقصد از رسالت خویش را چنین بیان فرموده که: «حق جل جلاله از برای ظهور جواهر معانی از معدن انسانی آمده است» و در جای دیگر می‌فرماید: «انسان را به مثابه‌ی معدن که دارای احجار کریمه است، مشاهده نما. به تربیت، جواهر آن به عرصه‌ی شهود آید و عالم انسانی از آن متنفع شود». آن چه از بیانات دیگر از آثار آن حضرت مستفاد می‌شود، این است که آئین بهائی برای آن ظاهر نشده که دینی دیگر بر ادیان موجود اضافه نماید و فقط عبادات و عادات را تغییر دهد، بلکه مقصدش تجدید بنای عالم است، برای ایجاد خلق جدید است، ارتقاء مقام انسان است، وحدت بشر است، رفع اختلافات است، صلح عمومی است که همه در ظل

معرفت کردگار و با استمرار فیوضات نامتناهی پرودگار حاصل می‌شود. احکام شخصیه و عبادات از وسایل آمادگی انسان برای وصول به مقاماتی است که از برایش خلق شده، نه این که هدف غایی و مقصود اصلی دین باشد. مقصد را نباید با وسیله اشتباه کرد. افسوس که معمولاً در ادیان اصل فراموش گشته و تمسک به مجموعه‌ای از تقالید و سنن اهل ایمان است، دین و آئین محسوب می‌گردد و چون این تقالید متفاوت است، اختلافات به وجود آمده است.

ملاحظه فرمایید، چه اختلافات و کشتارهایی بین ادیان، حتی بین فرقه‌های یک دین به وجود آمده. برای این که مثلاً عشاء ربانی را به نحوی که کاتولیک‌ها می‌گویند، باید به زبان لاتین خواند، یا به زبان یونانی به نحوی که ارتدکس‌های مسیحی می‌خوانند یا در موقع قیام در صلاة با دست بسته باید نماز خواند یا با دست گشاده، از این قبیل مسائل.

حال آن که چنین نیست. دین برای محبت و اتحاد است و احکام دین برای تقویت اساس اتحاد و اتفاق. اما چون اساس دین را با ظواهر آن یا وسایل دیگری که برای ارتقاء روح انسان نازل شده، اشتباه نماییم، همان احکام که برای تقویت مبانی ایمانی ماست، سبب اختلاف می‌گردد.

وقتی کتاب اقدس که از جمله احکام عبادتیه و شخصیه در آن نازل گشته، از قلم حضرت بهاء‌الله صادر شد، در اوایل آن کتاب مستطاب که منشور مدنیت تازه و بدیع است، آیاتی مندرج است که خلاصه‌ی مضمونش چنین است که می‌فرماید: چنین مپندارید که برای شما احکام نازل کرده‌ایم، بلکه با سرانگشت قدرت و اقتدار مهر از شراب معنوی برگرفته‌ایم.

ملاحظه فرمایید، حضرت بهاء الله در توصیف احکامی که به وحی الهی وضع فرموده، چه نکته‌ی ظریف و دقیقی را در این آیه از کتاب اقدس بیان می‌فرماید و معنایش این است که سرمستان باده‌ی وصال الهی چون از آن می‌نوش کنند، خود را فراموش نمایند و به کلی در فکر خدا افتند. پس احکام در نظر بهائیان بذاته مقصد و علت دین و ایمانشان نیست و دین معنایش فقط در اجرای مناسک و حدود و احکامی مخصوص نمی‌باشد، بلکه اجرای حدود و احکام الهی وسیله‌ای برای تقرب به آستان خداوند مهربان است، وسیله‌ای برای تقویت عرفان ماست و نشانی از محبت ما به مظهر الهی است و این درست برعکس اعتقادات عامه‌ی مردم در ادیان دیگر است.

مثلاً مسیحیان را ملاحظه کنید که می‌گویند، تا کسی غسل تعمید نگیرد، مسیحی نیست و نجات نمی‌یابد و اجرای این حکم، لازمه‌ی مسیحی بودن اوست. حال آن که در آئین بهائی چنین نیست. ایمان عبارت از شناسایی مظهر الهی است که اول وظیفه‌ی هر انسان است و محبت ذات الهی که با شناسایی مظهر ظهورش حاصل می‌شود، ما را به اجرای احکام برمی‌انگیزد. حضرت بهاء الله خود فرموده است که احکام مرا به خاطر عشق به جمال من به کار بندید و این بسیار بیان شامخ و رفیعی است و نکته‌ی بدیعی دربردارد.

پیروان ادیان دیگر می‌گویند، اگر نماز نخوانید، روزه نگیرید و احکام دیگر را اجرا نکنید، به جهنم خواهید رفت و می‌گویند، پاک دامنان که به این احکام و مناسک عمل کنند، بهشت برین جایگاه آنان است. بنا بر این فلسفه، در حقیقت اجرای احکام دین یک نوع سوداگری و طلب کاری از خداست. با خدا

می‌گوییم، من نماز می‌خوانم، تو مرا به بهشت درآور. در صورتی که فلسفه‌ی اطاعت و اجرای احکام توسط مؤمنان به حضرت بهاء‌الله بر اساس عشق و محبت است، نه خوف از دوزخ و رجای قبول در بهشت. چنین فلسفه‌ای چقدر مقام احکام دینی را بالا می‌برد و چه مقدار اجرای احکام را نزد مؤمنان آسان‌تر می‌کند.

داستان فرهاد کوه کن را شنیده‌اید که چگونه عشق شیرین او را بر آن داشت که با تیشه به جان بیستون افتد و با آن که امری محال بود، عشق شیرین این کار محال را برایش آسان ساخت و حتی جان بر سر آن باخت.

این است که به بهائیان تکلیف شده که به خاطر محبت الهی و عشق به حضرت بهاء‌الله، مظهر خدا در این عصر، بر اجرای احکامش کمر بندند، نه از روی خوف و رجا و نفس عمل به موجب آن احکام خود سبب تقویت ایمان و محبت الهی می‌گردد و این تسلسل ادامه می‌یابد.

جانتان خوش باد!